



پیشینه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجموعه علوم انسانی

یکی از عوامل مؤثر  
رمزگرایی در مثنوی مولوی  
عشق است

# گستره رمز در مثنوی مولانا

میرجلال ابراهیمی

را به سوی هدف اصلاح کند، اما عشق سرکش عنان اختیار از کف او می‌رود، در آن خلوت عاشقانه، و دور از انظار نامحرم و بیگانه، پیر سوخته جانی تقریر می‌کرد، و عاشق بی‌قراری می‌نوشت، تابلو و تصویر خیالی آن شبهای افسانه‌ای که مولانا را در جمع یاران در حال تقریر منظومه‌ای دلکش و ماندنی نشان می‌دهد، پرده مصور از سرایش یکی از ارجمندترین و «عالی‌ترین حماسه عرفانی عالم در زبان فارسی دری است».

استادی و چیره دستی جلال‌الدین در ترسیم تصاویر منبعث از عشق سرکش، حقیقت را با صور خیال تا آنجا به هم منطبق می‌کند که گویی مولانا هر آن از مآخذ داستان‌ها بهره می‌گیرد، با این وصف جز در موارد نادر، تقریرات او با مآخذ مورد استفاده که مکتون در ضمیر او بود، متناظرند، ببینید چه مایه زیبا می‌گوید:

مرغ در بالا پَران و سایه‌اش  
می‌دود بر خاک پَران سایه‌اش  
ابلهی صیاد آن سایه شود  
می‌دود چندان، که بی‌مایه شود  
بی‌خبرگان عکس آن مرغ هواس  
بی‌خبر که اصل آن سایه کجاست  
تیراندازد به سوی سایه او  
ترکشش خالی شود از جست و جو  
ترکش عمرش تهی شد، عمر رفت  
از دویدن در شکار سایه تفت

(۴۱۷/۱ - ۴۲۱)

مثنوی با رمز نی در نی‌نامه آغاز می‌شود و تفسیر و تطویل نی‌نامه تا پایان مثنوی ساری و جاری است. داستان‌های مثنوی رمزی است، ولی رمز چیست؟ و تاریخ پیدایش آن چه زمانی است؟

درباب این که رمز چیست، می‌توان گفت در ادب فارسی رمز عبارت است از پوشیده گفتن، پوشیده نمودن، به وسیله چشم و ابرو، دهن، دست و یا با زبان موضوعی را فهماندن، ایما، اشاره، راز نهفته، سرّ، و یا نشانه مخصوصی است که از آن مطلبی درک شود.

در اصطلاح تصوّف رمز عبارت است از:

۱ - رمز معنی باطن است مخزون تحت کلام ظاهر،

مثنوی مولوی گنجینه‌ای بی‌همتا در ادبیات تصوّف و شاهکاری فناپذیر در میان آثار تعلیمی منظوم عرفان و ادب فارسی است.

ادبا و محققان، مثنوی شریف را به دریای بی‌کرانه و عمیقی تشبیه کرده‌اند که هر جوینده‌ای به فراخور وسع خود می‌تواند از آن گهرهای ناب فراچنگ آورد و غوّاصی که به عمق آن فرو رود، نصیبی وافر از اسرار مکتوم و موهوب این بحر معانی خواهد برد.

درباره مثنوی مولوی کتاب‌های زیادی به رشته تحریر درآمده و سخن‌ها گفته شده است، اما می‌بینیم هر گاه بُعد تازه‌ای از ابعاد این اثر جاویدان بر باشنندگان کوی مولانا و مشتاقان مثنوی او آشکار می‌گردد.

حق این است که محور سروده‌های مولانا و سوز و ساز او از کلام سره الهی در قرآن مجید نشأت گرفته و سرچشمه آن، این منبع فیض بخش است، و وجود زاهد و عاشق پرجوش و خروشی چون مولانا که مملو از عشق جان سوز به ذات احدیت بود، مثنوی را چنین پر رمز و راز کرده است.

سروده‌های مولانا تکیه بر تداعی معانی دارد و تقریرات مولانا در آن شب‌های رؤیایی در جمع یارانی چون حسام‌الدین چلبی و دیگران، حدود ۱۴ سال و تا نزدیک به پایان عمر مولانا به درازا می‌کشید. گاهی این شب‌نشینی‌ها تا صبح نیز ادامه می‌یابد، چنانکه خود می‌فرماید:

صبح شد، ای صبح را پشت و پناه  
عذر مخدومی حسام‌الدین بخواه

(۱۸۰۷/۱)

دو عامل تداعی معانی و تقریر، مثنوی را به دنیای ماورای زمان و مرزهای ناشناخته سوق می‌دهد و گوینده مثنوی را سوار بر بال و پر تداعی به پرواز در می‌آورد و یا فی‌المثل در امواج پر تلاطم جویبار خروشان روان هر دم به سوی سواحل ناشناخته مدام متغیر پیش می‌برد، آیا مولانا گاهی در آن حالت، مجال تغییر و تصحیح مسیر و هدف از قبل تعیین شده خود را داشت؟ خدا داناست. گویی هر دم تسلسل معانی خاطره‌ای تازه فراروی او ظاهر می‌ساخت و او گه گاه با استشعار می‌کوشید که سیر خود

# رمز با نخستین کلماتی که بشر ادا کرده آغاز شده و در واقع تاریخ آن به درازای تاریخ گفتار انسان است

شیخ فریدالدین عطار در کتاب منطق الطیر هر یک از مرغان داستان خود را رمزی و نشانه‌ای و مظه‌ری از فردی یا گروهی خاص قرار داده است. در زبان‌های اروپایی کلمه سمبول (Symbol) معادل رمز است.

و درباره پرسش دوم که رمز از چه زمانی آغاز شده است، می‌توان گفت با نخستین کلماتی که بشر ادا کرده است؛ و تاریخ رمز به درازای تاریخ گفتار انسان است، آرتور سیمونز (Arthur Symons) می‌گوید: «رمز با اولین کلماتی که بشر به زبان آورده، آغاز شده است.»

مکتب ادبی سمبولیسم (Symbolisme) از مبدعات قرن نوزدهم اروپاست، پیام‌آوران این مکتب شاعران بودند، آلبس - ماری شمیدت (A. M. Schmidt) از پیشوایان این مکتب در مجموعه کتاب‌های چه می‌دانم؟ می‌نویسد: «گروهی در آن تصوّف می‌بینند و اثری از عرفان پیشین شرق و غرب می‌یابند و عده‌ای هم آن را راهی برای ایجاد زبانی تازه در شعر می‌شمارند.»

سمبولیسم اروپا که گویی از تصوّف و عرفان الهام گرفته است، تعریفی به این شرح دارد: «سمبولیسم یک مکتب ادبی بود که بدینی و نومیدی را با وهم و رؤیا در هم آمیخته و هر یک از مظاهر طبیعت را سمبول یک غریزه و احساس قرار داده بود.»

درباره رمز در مثنوی مولوی آمده است که: داستان‌هایی چون بازرگان و طوطی و نجیران در دفتر اول و دژ هوش ربا در پایان دفتر ششم نمونه کامل رمز است، با توجه به صحت این موضوع می‌توان گفت مثنوی مولوی با داشتن قریب بیست و شش هزار بیت و ۲۷۵ حکایت بزرگ و کوچک مشحون از رمز و تمثیل است و کمترین حکایتی در آن موجود است که از رمز و تمثیل خالی باشد، به طوری که بعضی از اعلام اشخاص و مکان هم در مثنوی مولوی از صیغه رمز برکنار نمانده است. برای مثال، اسم علم سبزواری در دفتر پنجم مثنوی در «حکایت محمد خوارزمشاه که شهر سبزواری، که همه رافضی باشند، به جنگ بگرفت، امان جان خواستند، گفت: آن گه امان دهم که از این شهر پیش من به هدیه ابوبکر نامی بیارید.» مولانا در ضمن داستان می‌فرماید:

سبزواری است این جهان، و مرد حق  
اندرین جا ضایع است و مُتَّحَق  
هست خوارزم شه یزدان جلیل

که بدان ظفر نیابند الا اهل او (اصطلاحات شرح شطحیات روز بهان، ص ۵۶۱).

۲ - شیخ ابونصر سراج گفت: رمز معنی است باطنی، زیر کلام ظاهر نهفته و جز بر اهلش آشکار نمی‌شود.  
۳ - عارف گفت: رمز حرکت نطق سز است به معلوم

غیب در زبان علم.

در الْمُعْجَمِ الْعَرَبِيِّ الْحَدِيثُ آمَدَه است: الرمز: الایماء و الاشارة - الرمزیه: مذهب فی الادب و الفن یقول بالتعبیر عن المعانی بالرموز و الایماء.

رمز در علم بیان نوعی کنایه است. و به طور کلی در این علم رمز به اشاره، علامت، کلمه، ترکیب و عبارتی اطلاق می‌شود که بر معنی و مفهومی غیر ظاهر خود دلالت کند.

قدامة بن جعفر (۳۳۷ هـ ق) در کتاب نقد الشعر آورده است: «گویندگان آنگاه که می‌خواهند مقصود خود را کافه مردم بپوشانند، و فقط بعضی را از آن آگاه کنند در کلام خود رمز بکار می‌برند، بدین سان برای کلمه یا حرف، نامی از نام‌های پرندگان، یا وحوش یا اجناس دیگر، یا حرفی از حروف معجم را رمز قرار می‌دهند، و کسی را که بخواهد مطلبش را بفهمد آگاهش می‌کنند، پس آن کلام در میان آن دو مفهوم، و از دیگر رموز است.» (رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، ص ۳)

صوفیان و عارفان، کلمه‌های معینی را در نظر گرفته و آنها را از معنی ظاهری آن بیرون و به صورت رمز می‌آورند، این رموز بر همگان آشکار نبود، و معنی آن را درک نمی‌کردند الا اهل آن، البته میان کلمه و معنی پوشیده آن رابطه یا قرینه‌ای وجود داشت، و این عمل بدون قاعده‌گزینش و تعیین نمی‌شده است.

غیر از رمزها و تمثیل‌ها که یاد گردید، از صوفیه و عرفا داستان‌های رمزی و تمثیلی به جا مانده است مانند داستان حمّ بن یقظان نوشته ابوعلی سینا (و ۳۷۰ - ف ۴۲۸ همدان) و همین داستان از ابن طفیل و نیز داستان سلامان و ابسال که در نمط نهم اشارات ابن سینا آمده است و عبدالرحمان جامی این داستان را به نظم کشیده و ضمن آثار او نقل شده است.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق) نوشته‌هایی مانند صغیر سیمرخ، رساله الطیر، عقل سرخ، رساله لغت موران و نظایر آن دارد که در آن رمزهای فراوان وجود دارد.

در دفتر سوم مثنوی مولانا تحت قصه دقوقی رحمة الله علیه، و کراماتش سروده‌ای دارد، او پانزده عنوان و چهار صد بیت دفتر سوم را به دقوقی اختصاص داده است.

دقوقی قهرمان این داستان که مولانا از او سخن می‌گوید، کیست؟ در نامه‌ای که شادروان استاد فروزانفر به زنده یاد علامه محمد قزوینی مرقوم فرمودند، هویت دقوقی را از معظم له استفسار کردند. استاد علامه یادآور شدند که فقط دو نفر را به این نام می‌شناسند: یکی عبدالمنعم محمد دقوقی، محدث قرن هفتم که در حدود سال (۶۴۰ ه. ق) در حماة بدرود حیات گفته و دیگری تقی‌الدین محمود دقوقی که در اواخر عمر مولانا به دنیا آمده است، و از این دو تن هیچ یک عارف نبوده‌اند و شخصیتی در حد تعریف مولانا ندارند، گویا مولانا «عناقا ندیده صورت عناقا همی کند». به عبارت دیگر، یک اسم را گرفته و به آن موافق مقصود خویش شخصیت بخشیده، خلاصه این دقوقی ساخته و پرداخته ذهن مولانا است.

در قصه دقوقی، فضای داستان و شخصیت‌های آن همه رمزی و تمثیلی هستند: دقوقی چه می‌گوید؟ او می‌گوید در سال‌های سلوک به سفر می‌رود، روزی در سفر آرزوی تجلی حق در بشر، بر دل او می‌گذرد، شب به ساحل دریایی می‌رسد، هفت شمع پر نور می‌بیند که نورشان تا آسمان می‌رسد - خیره گشتم، خیرگی هم خیره گشت - می‌گوید آن هفت شمع نورانی یکی می‌شوند، باز آن یک شمع به هفت مرد تبدیل می‌گردد، و باز به صورت هفت درخت درمی‌آید، که هر درختی شاخ بر سدره زده، این درختان را رهگذران نمی‌بینند و در سایه آن آرام نمی‌گیرند، دقوقی به درختان نزدیک می‌شود، آن هفت درخت یکی می‌شوند، باز متناوباً هفت تا شدن و یکی شدن تکرار می‌شود. بعد درخت‌ها به نماز می‌ایستند و یکی از آنها امام جماعت می‌شود - یک درخت از پیش مانند امام - بار دیگر هفت درخت، هفت مرد می‌شوند، دقوقی نزدیکتر می‌شود، و آنها می‌گویند، و آنها با ذکر نام به او جواب می‌دهند، و او را می‌ستایند و پیشنهاد می‌کنند که پشت سر دقوقی نماز بخوانند، ساعتی به مراقبه می‌نشینند و رازهایی بر دقوقی می‌گشایند، آنگاه دقوقی پیش‌نماز آنان می‌شود، در میان نماز یک کشتی در دریا دچار طوفان می‌گردد و به دعای دقوقی نجات می‌یابد، و همزمان با آن نماز هم پایان می‌پذیرد، و میان نمازگزاران صحبتی می‌شود که در میان ما چه کسی برای نجات کشتی دعا کرد و در برابر مشیت حق ایستاد؟

دقوقی می‌گوید: «پس از این بگو مگو همه آن نمازگزاران، یا همان شمع‌ها و درخت‌ها ناپدید شدند،

مولانا قصه را به پایان می‌برد، اما در لا به لای این ابیات، اندیشه‌های ظریف، ارشادات و بررسی‌های کم نظیر و تصویرهای ذهنی مولانا همواره خواننده را مسحور می‌کند و در هر کدام هنری، رمزی، سوزی و حالی است.» یکی از عوامل مؤثر رمزگرایی در مثنوی مولوی عشق است، و اگر دقتی در تعریف تصوّف مبذول شود، و تعریفی را که می‌آوریم تا حدّی تعریف جامع از تصوّف بدانیم، می‌توانیم بگوییم که «تصوّف راهی است به سوی حقیقت که توشه آن عشق، روش آن یکسو نگریستن و مقصد آن خداست». آن طور که از مفهوم این تعریف برمی‌آید، ره توشه و محرک مولانا در سفر مثنوی و در سراسر عرفان وی عشق است که او را به «سیر الی الله» و در پایان به «فناء فی الله» رهنمون می‌گردد، چنانکه خود فرماید:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان  
چون به عشق آیم خجل مانم از آن

(۱۱۲/۱)

مولانا مثنوی را با رمز «نی» و «نیستان» آغاز می‌کند: بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند کز نیستان تا مرا بریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

(۲ - ۱/۱)

گرچه بسیاری از نسخه‌های مثنوی با این دو بیت آغاز می‌شود، زنده یاد استاد فروزانفر دو بیت نخستین دفتر اول را چنین می‌نویسند:

بشنو از نی چون شکایت می‌کند  
از جدایی‌ها حکایت می‌کند  
کز نیستان تا مرا بریده‌اند  
در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

(۲ - ۱/۱)

استاد اضافه فرمودند: «ابیات مثنوی را از روی نسخه قونیه مکتوب در رجب سال (۶۷۷ ه. ق) نقل کرده‌ام، این نسخه از روی نسخه اصلی مثنوی که در حضور مولانا و حسام‌الدین حسن چلبی می‌خوانده‌اند کتابت شده و صحیح‌ترین نسخ است.»

نی کیست؟ در ابیات نی‌نامه «انسان به نی تشبیه شده است. وجود شباهت میان انسان و نی به شکل بسیار زیبا و اعجاب انگیزی در این ابیات بازگو شده است. مولانا

شکایت در زیر و بم ناله نی سر می‌دهد، در واقع، روح عارف را که نی جز رمزی از وجود از خودی خالی گشته او نیست، می‌سراید و وقتی خود وی نیز خاطر نشان می‌سازد که وجود وی آن جسم ظاهر که در نظرها منظور است، نیست، آن ذوقی است که از کلام وی سر می‌زند - (نصحات الانس، ص ۴۶۰) - پیداست که نی‌نامه با تمام مثنوی که تطویل و تفسیر آن است، جز نمودی از نی نخواهد بود.

«از جدایی‌ها حکایت می‌کند» جدایی انسان از خدایی که مبدأ و سرانجام اوست، جدایی جهان مادی از حقایق الهی، جدایی آحاد این هستی مادی از یکدیگر و جدایی همه آنها که «از ظن خود» به دوستی و دشمنی برمی‌خیزند. و بالاخره از آن جدایی سخن می‌گوید که پدر را به فراق صدر جنت مبتلا کرد و آن جدایی که آدم را مستوجب هبوط به دنیای ابعاد و احساس کرد، در حالی که چون واهب الصور عزّ ذکره خواست آدم را بیافریند، از روح خود به او دمید. فَأَذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رَوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ، چون آن عنصر را معتدل بیاریم و در آن از روح خویش بدمم (و همه از جهت حرمت و عظمت آن روح الهی) بر او سجده کنند (الحجر آیه ۲۹). اگر جسم آدمی در عالم خاکی و ناسوت سابقه طولانی دارد، جان قدسی و الهی او را نیز در عالم لاهوت گذشته‌ای بس دراز است و بر این مبناست که مولانا عالم لاهوت را به نیستان تشبیه می‌کند و بر وفق قسمتی از آیه ۱۵۶ سوره مبارکه البقره «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» می‌فرماید جان آدمی اشتیاق پرواز به سوی معبود مسجود و موطن موعود خود دارد.

مولانا در چهار موضع مثنوی به مناسبت‌هایی از قسمتی از آیه ۱۵۶ سوره مبارکه البقره یاد می‌کند:

صورت از بی صورتی آمد برون  
باز شد که إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

(۱۱۴۱/۱)

پس عدم گُردم عدم چون ارغنون  
گویدم که إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

(۳۹۰۷/۳)

پر زنان، ایمن ز رجح سرنگون  
در هوا، که إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

(۴۱۸۱/۵)

رفت از وی جنبش طبع و سکون  
از چه؟ از إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

(۴۲/۶)

در اینجا، برای اجتناب از تطویل کلام، ابیات مشهور مولانا را در دفتر سوم مثنوی که بیت دوم از بیت‌های آورده شده ضمن آنهاست، به عنوان مثال متذکر می‌گردد. از جمادی مُردم و نامی شدم

اولین تشبیهی که میان انسان و نی بیان می‌کند، ناله جدایی از اصل است، چنانکه نی به جهت جدایی از اصل «نیستان» فریاد می‌کند و ناله سر می‌دهد. همچنان انسان به جهت جدایی از اصل خویش که طبیعت و قلمرو شعاع الهی است ناله سر می‌دهد. «این نی» که «شکایت می‌کند» و «از جدایی‌ها» با تو سخن می‌گوید، جلال‌الدین محمد بلخی است، یعنی نمونه یک انسان آگاه و عارف به حقایق و معانی بلند که هر ذهنی گنجایش آن را ندارد. شرح نویسان مثنوی، «نی» را کنایه از مرز کامل، کنایه از روح قدسی و نفس ناطقه و کنایه از حقیقت محمدی دانسته‌اند، این تعبیرها هر یک به جای خود لطفی دارد، اما در حقیقت این شرح‌نویسان چنان وجود معنوی خود را با مولانا آمیخته‌اند که از این آمیزش مضامین تازه‌ای خلق شده است، استاد فروزانفر اضافه می‌کند: «تفسیر و تأویل نی به مرد کامل و مُکَمَّل، و یا مراد از نی به روح قدسی و نفس ناطقه و یا اینکه مقصود از نی قلم است، مقابل لوح و یا حقیقت محمدی است که با لوح و قلم اتحاد دارد. استاد همه اینها را تفسیرهای ناموجه و دور از مذاق مولانا می‌داند. اما عده‌ای معتقدند که منظور مولانا از «نی» خودش می‌باشد، همان طوری که در مثنوی و دیوان شمس بارها خود را به نی و چنگ تشبیه کرده است:

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی  
زاری از ما نه، تو زاری می‌کنی  
ما چو ناییم و نوا از ما ز توست  
ما چو کوهیم و صدا از ما ز توست

(۵۹۸/۱ - ۵۹۹)

و آن عشق که در او آواز می‌آفریند نفس آن نوازنده‌ای است که همه نی‌ها را در هستی به صدا درآورده است:

آتش عشق است کاندَر نی فتاد  
جوشش عشق است کاندَر نی فتاد

(۱۰/۱)

استاد فروزانفر در شرح مثنوی شریف به سخنی از ابوطالب مکی اشاره می‌کند: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْمِرْمَارِ، لَا يَحْسُنُ صَوْتُهُ إِلَّا بِخَلَاءِ بَطْنِهِ. نظر استاد این است که شاید این مضمون ابوطالب مکی منشأ و تشبیه انسان به نی در ذهن مولانا بوده است.

نی چیست؟ «نی‌نامه مثنوی که این قصه با تمام دقایق و نکات مندرج در دلالات و مقالات مثنوی و بسط و تطویل روشنگرانه‌ای از اسرار آن است، آنجا که حکایت و

وزنما مردم، به حیوان بر زدم  
مردم از حیوانی، و آدم شدم  
پس چه ترسم؟ کی زمردن کم شدم؟  
حمله دیگر، بمیرم از بشر  
تا برآرم از ملائک پر و سر  
وز ملک هم بایدم چستن زجو  
كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ  
بار دیگر از ملک قربان شوم  
آنچه اندر وهم ناید، آن شوم  
پس عدم کردم عدم چون ارغنون  
گویدم که إِنَّا إِلَهُيْهِ رَاجِعُونَ

(۳۹۰۱/۳ - ۳۹۰۷)

در این ابیات جلال‌الدین از سیر نشو و ارتقای آدمی سخن می‌گوید، تا آنجا که مرحله تکامل بشر را به ملائک می‌رساند، و می‌گوید انسان پویا و خداجو طاققت توقف در موقف ملک را هم ندارد تاجایی که باز حرکتی می‌کند و این سیر متعالی فنای بنده در ذات حق است که جز او همه چیز نابود می‌شود: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (آیه ۸۸ سوره القصص).

و در دو بیت بعد سخن این است که انسان به مرحله‌ای بالاتر از فرشتگان دست می‌یابد و حیات مادی او نابود می‌شود، روح او آزاد از علایق مادی و پیوسته به هستی مطلق پروردگار می‌گردد، آنگاه با عدم صوری خود به هستی مطلق و عالم غیب می‌پیوندد و آن هستی مطلق چون سازی در گوشش می‌گوید که ما به سوی پروردگار خود باز می‌گردیم (آیه ۱۵۶ سوره البقره).

به طوری که آمد «رمز نی» و «نی‌نامه» در مثنوی مولوی از دیدگاه ذری الالباب سیری در بستر اندیشه داشته است، چنانکه دیدیم آرای این صاحبان اندیشه طی زمان به جهات عدیده متفاوت بوده است.

به انگیزه پر رمز و راز بودن مثنوی مولوی و به برکت غنای فرهنگ اسلامی، موجباتی برای تشخیص اذهان عارفان و شاعران پارسی‌گوی فراهم آمد تا برای کشف غوامض و رموز نهفته در این گنجینه عظیم سخن گویند و یادگاری ارزنده از خود به جا گذارند، از آن جمله شاعر و عارف پر آوازه قرن نهم هجری نورالدین عبدالرحمان جامی دریاب «نی و نیستان» چنین می‌فرماید:

نی که آغاز حکایت می‌کند  
زین جدایی‌ها شکایت می‌کند  
کز نیستانی که در وی هر عدم

رنگ وحدت داشت با نور قدم  
تا به تیغ فرستم ببریده‌اند  
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند  
کیست مرد؟ اسماء خلاق ورود  
کان بود فاعل در اطوار وجود  
چیست زن؟ اعیان جمله ممکنات  
منفعل گشته ز اسماء و صفات  
چون همه اسماء و اعیان بی‌قصور  
دارد اندر رتبه انسان ظهور  
جمله را در ضمن انسان ناله‌هاست  
که چرا هر یک ز اصل خود جداست  
شد گریبانگیرشان حُب وطن  
این بود سر نفیر مرد و زن

(نقلی از شرح ولی محمد اکبر آبادی)

زنده یاد استاد فروزانفر می‌فرماید: «عبدالرحمان جامی و به پیروی از او، دیگر شارحان مثنوی «نیستان» را عبارت از غیب اول و تعیین اول (حقایق وجود بدون تعیین و امتیاز علمی در ذات حق) یا غیب ثانی و تعیین ثانی (حقایق موجودات با تعیین و امتیاز علمی که آنها را اعیان ثابت می‌گویند) گرفته‌اند و مرد و زن را به اسماء و اعیان ممکنات و یا عقول و نفوس تأویل کرده‌اند که بسیار بی‌مزه و دور از سیاق کلام مولانا است.

دیدگاههای شارحان و مفسران مثنوی مولوی بسیار جالب و درخور تأمل است، ولی گویی هر یک از آنان از ظن خود به تعبیر و تفسیر «نی» پرداخته‌اند. عمق راز «نی» بیشتر از آن است که به تصور آید.

انعکاس طنین نی در «نی‌نامه» تا پایان بی‌فرجام مثنوی مولوی و آخرین داستان ناتمامش ادامه دارد و در ابیات معدود مشهوری که پسر مولانا، سلطان ولد در طی آن، خاموشی مولانا را در روزهای آخر حیات وی یاد می‌کند، از زبان وی در جواب الزام و ابرامی که ولد برای ادامه و اتمام مثنوی دارد، باز این معنی به زبان وی بدین گونه به بیان می‌آید:

باقی این گفته آید بی‌زبان  
در دل آن کس که دارد نور جان

